



**در عملیات والفجر ۸ شاهد درخشش قاسم سلیمانی بودیم. در این عملیات دو اتفاق خیلی مهم افتاد؛ یکی اینکه سپاه و ارتش - که تا قبل مشترک عملیات می کردند - به صورت عملیات های مستقل روی آوردند**

پهن کردیم، عکس هوایی را آوردیم، شروع به بحث و بررسی کردیم. قاسم سلیمانی در اجرای این مأموریت با دو مشکل روبه رو بود؛ یکی عنصر زمان و اینکه باید نیروهایش را در مدتی کوتاه آماده عملیات می کرد. دوم اینکه جناحینش کسی نبود و همه تیپ و لشکرهای سپاه درگیر مأموریت های دیگر در جزایر بودند. گفت برای من خاکریز بزنید. نیروهای جهاد سازندگی و مهندسی سپاه، همه در حال پُل زدن و ساخت امکانات دیگر بودند و امکانات کم بود. از یک طرف ما باید به سرعت خاکریز می زدیم، از طرف دیگر قاسم سلیمانی باید با یک عملیات خیلی سخت پیشروی می کرد و دشمن را تهدید می کرد، خاکریزهای دشمن را می گرفت، وارد دژ می شد و از دژ عبور می کرد. این فلش، خطرناک تر از آن فلشی بود که ما به سمت جزایر رفته بودیم؛ ولی قاسم سلیمانی پذیرفت. معمولاً افراد عادی، در چنین شرایطی، ده ها توجیه می آورند که عملیات نکنند ولی قاسم سلیمانی قبول کرد و گفت من می روم پای کار و ان شاء الله به برادرهایم کمک می کنم، نمی گذارم این همه آتش روی آنها اجرا بشود. رفت و با شجاعت و تدبیر موفق شد. در عملیات والفجر ۸ شاهد درخشش قاسم سلیمانی بودیم. در این عملیات دو اتفاق خیلی مهم افتاد؛ یکی اینکه سپاه و ارتش - که تا قبل از این، به صورت مشترک عملیات می کردند - به عملیات های مستقل روی آوردند. اتفاق دوم این بود که بعضی از فرماندهان لشکرهای اصلی ما - شاید به دلیل چند شکست پی در پی که اتفاق افتاده بود - با سؤالات جدی در رابطه با عبور از اروند مواجه شدند؛ به طوری که مثلاً دو نفر از فرماندهان لشکرهای اصلی ما که - حتی قبل از قاسم سلیمانی در طریق القدس نقش کلیدی داشتند - گفتند که ما نمی توانیم رزمندگان مان را برای انجام این عملیات توجیه کنیم. در اینجا دنبال این بودیم که کدام یک از فرماندهان را می توانیم به رده اول عملیات و خط شکنی ارتقا دهیم. یک فرصت دیگری برای درخشش قاسم سلیمانی پیدا شد که یک پله بالاتر بیاید و آن عملیات والفجر ۸ بود. در واقع دو سه نفر از فرماندهان لشکرهای اصلی دچار ابهام شده بودند و چون روش سپاه یک روش اقماعی بود، فشاری به آنها برای قبول مأموریت نیاوردیم و آنها را آسوده گذاشتیم تا اگر قانع شدند به کارگیری شوند. به

این ترتیب بود که یکی از مهم ترین مأموریت ها و کلیدی ترین قسمت های جبهه را در عملیات والفجر ۸ به قاسم سلیمانی و لشکر ۴۱ ثارالله دادیم؛ باید از جبهه اروند عبور می کرد وارد جبهه خور عبدالله می شد، دو لشکر دشمن را در آنجا منهدم می کرد. این دو لشکر دشمن پشت به پشت هم داده بودند؛ یعنی نیروی ارتش یعنی که پشت اروند را دفاع می کرد، پشتش به پشت لشکر دیگری بود که به سمت خلیج فارس آرایش گرفته بود که ایران از دریا به آنجا حمله نکند.

انهدام دو لشکر دشمن - که پشت به پشت هم داده اند - کار بسیار سختی است؛ مثل این است که دو عملیات مجزا - که هر کدام یک ماه فرصت لازم دارد - را در فرصت اندک و در یک شب انجام دهید؛ دو عملیات جداگانه یکی در جبهه اروند، دیگری در جبهه خورعبدالله. پایگاه موشکی عراق هم در اینجا مستقر بود و از همین نقطه، با موشک های کرم ابریشم، کشتی های ما را در خلیج فارس و پایانه های نفتی جزیره خارک می زد. قاسم سلیمانی و لشکر ۴۱ ثارالله باید از اروند عبور می کردند، از شهر فاو عبور می کردند، وارد پایگاه موشکی می شدند و آن تیپ عراقی را که به سمت خلیج فارس پدافند می کرد، منهدم می کردند.

این یک آزمون بسیار سخت و خطرناک بود. مرتب دعا می کردم قاسم سلیمانی بتواند این مأموریت را که به او محول کرده بودم، بخوبی انجام دهد. خوشبختانه همین طور شد؛ قاسم سلیمانی ظرف ۱۰ دقیقه، جبهه اروند را فتح کرد و همه گردان هایش را عبور داد. از شهر فاو هم عبور و به عقبه تیپ عراقی که روبه روی خلیج فارس دفاع می کرد، حمله برد. قاسم سلیمانی بعد از عملیات به من گفت: برادر محسن، اینها از حمله ای که ما در اروند کرده بودیم، فرار کردند. دنبال شان می گشتیم که کجا رفته اند. خودم شخصاً رفتم در اتاق فرمانده تیپ عراقی، دیدم با عجله فرار کرده است. لذا اول، توپخانه و موشک ها و دیگر تجهیزات شان را گرفتیم، بعد رفتیم توی خط و آنها را که در حال فرار بودند، منهدم کردیم. به این ترتیب

عملیات کربلای ۵

